

عقل در تفکر اسلام و غرب

<?xml encoding="UTF-8">

برخی از روشنفکران داخلی تلاش می کنند تا چنین وانمود کنند که در حوزه تفکر دینی - اسلامی هم (مانند حوزه تفکر دینی - مسیحی در غرب) عقل و دین از یکدیگر جدا بوده و دین تنها در عرصه هایی حضور دارد که عقل در آنجا حکم ندارد و هر کجا که عقل کاربرد دارد، قلمرو دین نیست؛ چون دین را در امور ماورایی و به اصطلاح «عالم راز آلود» منحصر می دانند و می گویند عالم راز آلود از عالم عقلانی و به تبع آن از مدیریت عقلانی جداست و چنین نتیجه می گیرند که قلمرو دین محدود به «مسایل فردی» و «امور معنوی» است و از برنامه ریزی و مدیریت جامعه به دور است و مدیریت جامعه و برنامه ریزی از اختصاصات عقل و به تعبیر دقیق تر، «عقلانیت مدرن» و مدیریت عقلانی برخاسته از آن است. (1)

در حالی که در تفکر اسلامی نه تنها عقل و دین از یکدیگر جدا نیستند، بلکه «مکمل و مؤید» یکدیگرند. چطور می توان گفت دین اسلام به عنوان آخرین و کامل ترین دین که شالوده اش بر «عقل و فطرت» است و داعیه اداره جامعه جهانی و رستگاری همه جانبه انسان را دارد، از عقل و علم دور و در مقابل آن است؟! بلکه به رغم پندار نادرست آنان دین جاوید و جامعی چون اسلام در همه حوزه های زندگی مادی و معنوی انسان وارد شده و دارای برنامه و احکام و قوانین می باشد. (2) روشن است چنین دینی با چنین رسالت و هدفی وسیع و بزرگ، نمی تواند از عقل و مدیریت عقلانی برکنار باشد.

هر چند که چنین تصور و پنداری در باره ادیان تحریف شده درست است، اما در باره آیین مترقی و مصون از تحریف اسلام، چنین تصویری باطل و دور از حقیقت است. در این مقاله بر آنیم تا رابطه عقل و دین را با استفاده از سخنان پیشوای نخستین مکتب اهل بیت علیهم السلام تبیین کنیم و نشان دهیم که نه تنها عقل و دین در اسلام از یکدیگر جدا نیستند، بلکه به گواهی آیات فراوان قرآن کریم و روایات پیشوایان معصوم بویژه حضرت علی علیه السلام، اسلام از دو بخش عمده: «عقل» و «نقل» تشکیل شده و برخلاف دیگر ادیان و آیین های تحریف شده و یا خرافی که عقل و دین را جدای از یکدیگر پنداشته اند، در اسلام «عقل» از چنان جایگاه بلندی برخوردار است که تحت عنوان «عقلانیت دینی» بخش عظیمی از بیان احکام و اثبات گزاره های دینی را به عهده دارد و در کنار «شریعت و حیانی» تامین کننده اهداف آسمانی و مترقی اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله می باشد. از این رو، باید گفت: تعبیر «عقل و دین» به نظر دقیق اسلامی و مفاهیم قرآنی نوعی تعبیر مسامحی، نارسا، بلکه دور از واقعیت است، چون موهم تعارض عقل و دین و یا حداقل تداعی کننده دوگانگی و جدایی میان این دو است؛ آن گونه که امروزه از سوی برخی روشنفکران و نویسندگان، این جدا انگاری عقل و دین (راسیونالیسم) همراه با جداانگاری دین از دنیا (سکولاریسم) و نیز انسان محوری (اومانیسم) نه «خدامحوری» و «دین مداری» دامن زده می شود.

بنابراین، تعبیر صحیح و سازگار با دیدگاه دقیق اسلامی این است که گفته شود: «عقل و نقل»، نه «عقل و دین»؛ و اگر در تعبیر از «عقل و دین» سخن می رود، به واقع «عقل و نقل» مراد است. (3) در این مقاله با بیان جایگاه و نقش عقل در دین و به تعبیر صحیح تر معرفی «عقلانیت دینی»، تفاوت های آن با عقلانیت مدرن غربی (مورد نظر روشنفکران داخلی و خارجی) آشکار خواهد شد.

اسلام، دین عقل و فطرت

از متون دینی (آیات و روایات) به دست می آید که شالوده اسلام بر عقل و فطرت است. عقل و براهین عقلی با روح و محتوای احکام و قوانین آسمانی اسلام آمیخته است. در این جا به عنوان نمونه چند حدیث از معصومین علیهم السلام بویژه حضرت علی علیه السلام نقل می شود.

اصبغ بن نباته از علی علیه السلام روایت کرد که جبرئیل علیه السلام بر آدم نازل شد و گفت:

ای آدم! من مامور شده ام که تو را در انتخاب یکی از سه چیز مخیر سازم. پس یکی را بر گزین و دو تا را واگذار. آدم گفت: آن سه چیز چیست؟ گفت: عقل، حیا و دین. آدم گفت: عقل را برگزیدم. جبرئیل به حیا و دین گفت: شما باز گردید و او را واگذارید. آن دو گفتند ای جبرئیل، ما ماموریم هر جا که عقل باشد با او باشیم. گفت: خود دانید و بالا رفت. (4)

از این روایت استفاده می شود که عقل با حیا و دین لازم و ملزومند و از یکدیگر جدا نمی شوند. پس خداوند به هر کس عقل عنایت کند حیا و دین هم عنایت کرده است. چه این که عقل به معنای واقعی کلمه - نه نیرنگ و فریب کاری - همان است که امام جعفر صادق علیه السلام فرمود:

عقل آن است که با آن خدا پرستیده شود و بهشت به دست آید. (5)

نیز امام علی علیه السلام هدف بعثت پیامبران الهی را شکوفاسازی عقل و فطرت بشر اعلام داشته و فرمود: فبعث فیهم رسله و وائر الیهم انبیائه لیستادوهم میثاق فطرته و یذکروهم منسی نعمته و یحتجوا علیهم بالتبلیغ و یشیروالهم دفائن العقول. (6)

پیامبرانش را در میان آن ها (مردم) مبعوث ساخت و پی در پی رسولان خود را به سوی آنان فرستاد تا پیمان فطرت (فطرت خداجویی و دین خواهی) را از آنان خواستار شود و نعمت های فراموش شده را به یاد آن ها آورد و با ابلاغ دستورات خدا، حجت را بر آن ها تمام کند و گنج های پنهانی عقل ها را آشکار و شکوفا سازد.

عقل، برترین موجود

در تفکر دینی و منابع روایی اسلامی، عقل، از برترین مقام و منزلت در جهان آفرینش برخوردار بوده و سرچشمه وجود و ریشه و اساس آفرینش به شمار آمده است.

بر این اساس، خدای متعال، عقل را از نور خویش آفرید و آن نخستین موجود نظام آفرینش و از سنخ روحانیون و مجردات است. این موجود شریف که در لسان حکما و عرفای بزرگ اسلام به عنوان «صادر نخستین» و «عقل اول» مطرح است، بر نور وجود نبی گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومش علیهم السلام منطبق است؛ و آن ها در سیر نزولی، اولین موجودند، همچنان که در سیر صعودی نیز برترین و بلند مرتبه ترین موجودات به کمالات عالی رسیده به شمار می آیند. (7)

طبق مفاد برخی از همین روایات معصومین علیهم السلام، خداوند پس از آفریدن عقل، بدو فرمود: پس رو، او پس رفت، سپس فرمود: پیش آی، پیش آمد. آن گاه خدای متعال به او (عقل) فرمود: تو را با عظمت آفریدم و بر تمام آفریدگانم شرافت و برتری بخشیدم و کرمتمک علی جمیع خلقی. (8)

با توجه به این که عقل، نخستین و برترین موجود نظام آفرینش محسوب می شود و مصداق اتم و اکمل آن نیز، نور وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصوم علیهم السلام او می باشند، این حقیقت روشن می شود که عقل، ریشه و اساس تفکر دینی را نیز تشکیل می دهد و به عنوان «شریعت عقلانی» توأم با

«شریعت و حیانی» در همه عرصه های حیات مادی و معنوی انسان حضور دارد و برنامه های زندگی و راه کارهای عملی برای همه شؤون زندگی فردی و اجتماعی انسان را ارائه می کند. بر این اساس است که حضرت امام علی علیه السلام، عقل را رسول حق و پیامبر درونی معرفی کرده (9) است. امام موسی کاظم علیه السلام در تبیین بیش تر سخن پیشوای نخستین چنین فرمود:

ان لله على الناس حجتين: حجة ظاهرة و حجة باطنة، فاما الظاهرة فالرسل و الانبياء و الائمة و اما الباطنة فالعقول (10)

همانا خداوند را بر مردم دو حجت و رسول است: حجت ظاهر و آشکار و حجت باطن و پنهان؛ اما حجت ظاهر و آشکار، رسولان، پیامبران و ائمه علیهم السلام و حجت باطن و پنهان، عقل ها هستند. آیا بهتر از این می توان به نقش عقل و جایگاه رفیع آن در دین اشاره کرد؟! به راستی تعبیری بهتر از این که عقل را هم رتبه و هم طراز با پیامبران و امامان علیهم السلام و به عنوان پیامبر و امام درونی و باطنی معرفی کرده، می توان یافت؟

عقل و دین، قوام زندگی متعالی

در تفکر دینی - اسلامی عقل و دین دو رکن و پایه و قوام زندگی مترقی و سعادت‌مندانه معرفی شده اند، به طوری که زندگی بدون این دو معنا ندارد، هم چنان که انکار نقش هر کدام، انکار بخش مهمی از حقیقت حیات برتر و تن دادن به حیات حیوانی و دور ماندن از حیات معقول و توأم با معنویت و آرمان های والای انسانی و الهی است. چه این که امام علی علیه السلام، برترین سرمایه ها و دارایی های زندگی را عقل و اندیشه رشد یافته و بزرگ ترین فقر و ناداری و فلاکت را، حماقت و بی عقلی معرفی کرده است (11) و در بیان رساتر و با لحنی جدی تر فرمود:

... لاغتفر فقد عقل و لادين للان مفارقة الدين مفارقة الامن فلايتها بحياة مع مخافة و فقد العقل فقد الحياة و لايقاس الابلالموات . (12)

... از هیچ انسان فاقد عقل و دینی چشم نمی پوشم و نمی گذرم؛ زیرا جدایی از دین جدایی از امنیت و آرامش است و زندگی (بدون امنیت و آرامش و) توأم با هراس و اضطراب، گوارا و لذت بخش نیست؛ و فقدان عقل (نیز) فقدان زندگی است (زیرا بی خردان) فقط با مردگان مقایسه می شوند و بس!.

ثمره شیرین همراهی عقل و وحی و یا عقل و دین این است که انسان مؤمن باید هیچ کاری را بدون ملاک عقلی و برهان به انجام نرساند و به اصطلاح در هیچ کاری بدون داشتن حجت شرعی و یا حجت عقلی وارد نشود. چه این که تکلیف دینی در این دنیا به مقدار عقل و درک و توان فکری و عملی مکلفان است، هم چنان که طبق داده های دینی (آیات و روایات) حساب رسی و ازخواست بندگان در قیامت نیز به اندازه عقلی است که در دنیا به آن ها داده شده است. (13)

امام علی علیه السلام در حدیث دیگری ضمن بیان شاخصه های زندگی آمیخته به اندیشه دینی و عقلانی (که زندگی ایده آل و توأم با رشد و کمال است) با تصریح به نام عقل و دین تحت عناوین «انسان عاقل» و «انسان مؤمن»، به رابطه تنگاتنگ و ناگسستنی میان عقل و دین در تفکر دینی - اسلامی اشاره کرده و فرمود:

انسان مؤمن زندگی خود را به سه بخش تقسیم می کند: قسمتی را صرف مناجات با پروردگار خویش می کند؛ قسمت دیگرش را در طریق اصلاح معاش و زندگی اش به کار می گیرد و قسمت سوم را برای بهره گیری از لذت

های حلال و دل پسند . و برای شخص عاقل، شایسته نیست که حرکتش جز در یکی از این سه جهت باشد: برای اصلاح امور زندگی، یا در راه آخرت و یا در راه لذت غیر حرام و لیس للعاقل ان یکون شاخصا الا فی ثلاث: مرمة لمعاش او خطوة فی معاد او لذة فی غیر محرم . (14)

عقل، ملاک حسن و قبح افعال

یکی از بزرگ ترین نقش های کاربردی عقل در عمل و شیوه های رفتاری دین داران و مؤمنان، درک خوبی ها و بدی ها و به اصطلاح کلامی «حسن و قبح افعال» توسط عقل است، به طوری که اگر داوری عقل و خرد را در کردار و رفتار نپذیریم و خوبی ها و بدی ها را با شاخص و ملاک عقل شناسایی نکنیم، در زندگی و در تشخیص باید ها و نبایدهای ایمانی و نیز در تمیز میان حق و باطل و خوبی ها و بدی ها دچار مشکل جدی می شویم؛ و اساسا فلسفه حساب رسی و پاداش و کیفر اعمال در روز جزا معنا و مفهوم حقیقی خود را از دست خواهد داد؛ چه این که خوبی را به این دلیل خوبی می گویند که عقل به حسن ذاتی آن حکم می کند و هر چه را هم عقل ناب خوب بداند شرع خوبی آن را امضا کرده است و به عکس، بدی بدین دلیل بد است که عقل ناب و مستقل آن را قبیح و زشت بداند . و زشت عقلانی هم، حرام شرعی و گناه و معصیت است .

البته توجه شود مراد این نیست که عقل باید و می تواند در همه اعمال و حلال و حرام دینی اظهار نظر کند و هر طور که اظهار نظر کرد حجت شرعی بوده و مورد امضای شرع و دین است، (چون خواهیم گفت دین خدا هرگز با قیاسات و دریافت های عقل ناقص بشری قابل دریافت و اثبات نیست) بلکه مراد این است که عقل در محدوده هایی که قدرت درک و شناخت دارد و به اصطلاح حوزه عمل اوست که در اصطلاح کلامی از آن به «حسن و قبح عقلی» و مانند آن تعبیر می کنند، حکم مستقل عقل ناب که با مقدمات برهانی و یقینی به دست آمده، حجت شرعی و معتبر است . به عنوان نمونه به دو حدیث در این زمینه توجه کنید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

انما یدرک الخیر کله بالعقل و لا دین لمن لا عقل له . (15)

همانا تمام خیر با عقل درک می شود و کسی که عقل ندارد دین ندارد .

رئیس مذهب شیعه، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نیز فرمود:

فبالعقل عرف العباد خالقهم . . . و عرفوا به الحسن من القبیح . (16)

به وسیله عقل، بندگان، آفریدگار خویش را شناخته اند (عقل وسیله شناخت سرچشمه هستی است) ؛ و به وسیله عقل زیبا از زشت را تشخیص داده اند . (عقل وسیله شناخت تکالیف بندگان است)

توضیح آن که متکلمان و حکیمان اسلامی به ویژه خواجه نصیرالدین طوسی می فرمایند:

انکار حسن و قبح عقلی و اصرار بر ثبوت آن توسط شرع (چنان که اشاعره از اهل سنت می گویند)، مستلزم انکار حسن و قبح به طور مطلق و نفی این دو از اساس است؛ زیرا اطمینان به صدق و کذب گفتار مخبر صادق نداریم، چون راه کشف صدق گفتار مخبر صادق (پیامبر و امام معصوم علیهم السلام از راه حسن و قبح عقلی است؛ یعنی قبول قول مخبر صادق (قول و اخبار پیامبر از غیب و اخبار غیبی از قیامت و مانند آن) منوط به قبح عقلی سخن کذب از اوست و در غیر این صورت صدق و کذب و بلکه حسن و قبح ملاک و معیاری نخواهد داشت؛ چون اثبات گزاره های دینی (که از اخبار غیبی مخبر صادق یعنی پیامبر به دست می آید) مستلزم دور است به این معنا که صحت و اعتبار حقایق دینی به خاطر قول مخبر صادق است و نیز مخبر صادق به این دلیل است و راست می

گوید که دین، قول او را معتبر شمرده است . این به صراحت، دور صریح و باطل است . (17)

نیز بر اساس نظر خواجه نصیر طوسی و سایر حکما و متکلمان اسلامی پیرو مکتب راستین اهل بیت علیهم السلام شالوده اوامر و نواهی الهی بر حسن و قبح عقلی است . چون امر به کار زشت و نهی از کار خوب و نیکو، خلاف حکمت و عقل است و از خدای حکیم هرگز کار خلاف عقل و حکمت سر نمی زند .

حتی با انکار حسن و قبح عقلی، اثبات اصل شرایع هم ممکن نیست؛ زیرا اگر حسن و قبح فقط از طریق سمع و نقل (شریعت وحیانی) اثبات شود و صدور هیچ فعلی از خدا، قبح عقلی نداشته باشد، در این صورت سپردن معجزات (دلیل صدق مدعی نبوت) به دست دروغ گویان کار ناروایی نخواهد بود و تجویز کردن این مطلب راه شناخت نبوت را مسدود می کند؛ زیرا تصدیق مدعیان نبوت پس از اظهار معجزه، بدون دلیل (و غیر قابل قبول) خواهد بود . (18)

از آثار دیگر حسن و قبح عقلی (علاوه بر شناخت خدا و لزوم عبادت او به عنوان لزوم شکر منعم، نیز توصیف خدا به عدل و حکمت، لزوم بعثت پیامبران و تشریع ادیان بر اساس لزوم لطف بر بندگان، تصدیق مدعیان نبوت و تشخیص صدق مدعی آنان و) . . . ، اثبات ارزش های اخلاقی توسط آن است؛ زیرا حسن و قبح عقلی پایه و اساس اخلاقیات و مکارم اخلاقی به شمار می آید . به این بیان که کلیه امور اخلاقی و احکام و قوانین شرعی (حلال و حرام) بر اساس حسن و قبح عقلی تشریع شده و سازگار با عقل و فطرت پاک و سالم انسانی بوده و دایر مدار احکام عقلی و باید ها و نبایدهای آن است . (19)

بنابراین، عقلانی بودن دین نیز به معنای انطباق حقایق جاودانه و اصیل دین با گزاره های عقلی است و گزاره های عقلی هم قضایایی هستند که با مقدمات یقینی و برهانی به دست آمده باشند . یعنی ساختار قوانین دینی به گونه ای است که قابل درک و اثبات با عقل است، و در صورتی که قوانین، اعمال و عقاید دینی بر عقل در قالب گزاره های قابل قبول ارایه گردد، عقل آن ها را تایید و گواهی می کند .

تبیین بیش تر جایگاه عقل

اگر بخواهیم نقش های کاربردی عقل در دین را بررسی کنیم، می توان برخی از مهم ترین کاربردها و نقش های عقل را در محورهای زیر جمع بندی و ارایه کرد:

عقل، ضابط تکلیف، معیار قبولی عبادات، معیار استنباط احکام، وسیله درک مصالح و مفسد و حسن و قبح اعمال، وسیله درک و شناخت شریعت و دین برتر و کامل تر، معیار شناخت حق از باطل، عامل حیات و بقای شریعت، ملاک حساب رسی در روز جزا، منبع مطمئن درک و کشف بسیاری از احکام و غیر آن است .

در تبیین بیش تر جایگاه عقل در اسلام و رابطه آن با دین، باید گفت:

عقل ناب در اسلام به عنوان منبع مستقل در اثبات برخی گزاره ها و مسایل دینی و نیز در کشف احکام و فروع فقهی، در کنار دو منبع دیگر (کتاب و سنت) مطرح است؛ یعنی در اسلام نه عقل به عنوان تنها منبع شناخت و معرفت دینی پذیرفته شده، و نه به طور کلی فاقد اعتبار و بی ارزش شمرده شده است، بلکه به این صورت است که برخی از معرفت های دینی، مانند اثبات وجود خدا و برخی صفات جمال و جلال او، ضرورت پذیرش اصل دین (و تا حدودی ضرورت وجود رهبران و هدایت گران دینی در جامعه)، دلالت معجزه بر راستگویی پیامبر صلی الله علیه و آله و غیر آن جزء از طریق عقل ناب قابل اثبات نیست و اگر دین در این زمینه ها سخنی دارد، خاستگاه عقلانی دارد و به پشتوانه حکم عقل بوده و در واقع بیان دین، ارشاد به حکم عقل است .

هم چنین در باب مستقلات و ملازمات عقلیه نیز عقل، نقش معرفتی تبیین کننده ای دارد و حجت شرعی محسوب می شود. نیز در باب تربیت و اخلاق، عقل یاری رساننده دین بوده و احکام آن مورد تایید دین و حیانی و بلکه خود به عنوان دین عقلانی مطرح می باشد.

در باب احکام و فروع فقهی، اعم از عبادی، تجاری، قضایی و به ویژه در تشخیص موضوعات احکام، نقش عقل و احکام عقلی در شکل های مختلف از قبیل: سیره عقلا، بنای عقلا، نظر عرف و خبرگان هر فن و مانند آن کاربردهای فراوانی دارد؛ هر چند در فهم ملاکات احکام شرعی به ویژه در باب عبادات و نیز در تشخیص مصادیق حسن و قبح نقش معرفتی عقل محدود بوده و احکام عقلی به طور گسترده و فراگیر نیست. چون این ها در حوزه عمل مستقل عقل نبوده و از توان تشخیص و فهم عقل بیرون است و در قلمرو شریعت و حیانی (قرآن و سنت) می باشد.

پس روشن شد که دین، مجموعه ره آورد عقل و نقل است و عقل نه تنها در برابر دین قرار نمی گیرد و رقیب آن نیست، بلکه همواره رهنمود عقل، همتای هدایت نقل و جزء احکام، مسایل و قضایای دینی تلقی شده و معتبر است؛ یعنی همان طور که بعضی از کارها طبق متون نقلی یا واجب است یا حرام و بعضی دیگر یا مقدمه واجب است یا مقدمه حرام، همین طور بعضی از کارها بر اساس حکم عقل یا واجب است یا مقدمه واجب و یا حرام است یا مقدمه حرام.

علت این است که اصل دین و فرامین دینی، همان اراده خداوند است که گاهی به وسیله عقل به عنوان رسول و حجت باطنی مکشوف می شود و زمانی توسط نقل (رهاورد انبیا) به عنوان رسول ظاهری و گاهی هم به وسیله هر دو به طور انضمام. (20)

از آن چه گفته شد چند چیز روشن می شود: نخست، این که گفته شده قلمرو عقل و دین جدا است، نه به این معناست که عقل و دین در برابر هم و رقیب یکدیگرند، بلکه هر دو مکمل همدند؛ و نه دین در این گونه تعبیر به معنای اصل دین می باشد، چون اصل دین مرکب از عقل و نقل است. از این رو، تعبیر عقل و دین به این معنا غلط و دور از واقع است. بله، اگر مراد از دین، دین و شریعت و حیانی باشد که همان متون دینی (کتاب و سنت) است، در این صورت می توان گفت دین و حیانی و یا دین نقلی با دین عقلانی و به تعبیر ساده تر عقل و نقل در کنار و در عرض هم (نه ضد یکدیگر) می باشند و هر کدام بخشی از احکام را ارایه می کنند؛ یعنی بخشی از احکام و برنامه ریزی به دین نقلی (کتاب و سنت) واگذار شده و بخش دیگر به دین عقلی.

بنابراین، تفکیک بین عقل و دین به صورتی که این دو در برابر هم قرار بگیرند و حریم هر یک جدای از دیگری بوده، به طوری که باهم تعامل نداشته باشند، و به تعبیر نویسنده مقاله «دین اقلی و اکثری»: دین مربوط به عالم راز آلود بوده و کاری به عالم مادی که قلمرو عقل و مدیریت عقلانی است، نداشته باشد، چنین نیست؛ زیرا دینی که بنیادش بر عقل و فطرت پاک و نیالوده انسانی است نمی تواند غیر عقلی بیندیشد و احکامی برخلاف عقل ناب صادر کند.

همچنان که مراد از این که دین اسلام، دین عقل و فطرت است نیز به این معنا نیست که عقل و نقل در همه جزئیات عین هم می اندیشند و نظر می دهند، بلکه چنان که اشاره شد مراد این است هر یک عهده دار بخشی از حوزه علم و عمل دینی می باشند. به این بیان که همه احکام مورد لزوم دین و دنیای مردم در همه اعصار، به طور جزئی در شریعت و حیانی نیامده است. و از آن طرف، عقل هم قادر نیست که همه مسایل مورد نیاز بشر را درک و برای آن ها احکام صادر کند؛ بلکه عقل و وحی به کمک هم می توانند ره گشای دنیا و آخرت مردم باشد.

بر این اساس، آن جا که عقل درک نمی کند و حکم ندارد، حوزه مستقل شرع است - گر چه احکام شرعی مستقل نیز با عقل سازگار و منطبق است - نیز آن جا که عقل درک می کند و حکم دارد، شرع یا حکم مستقل ندارد یا فقط به بیان کلیات بسنده کرده و شرح جزئیات مسایل را به عقل واگذارده است و یا شرع مستقلا حکم آورده و به جزئیات مسایل هم پرداخته است، ولی با وجود احکام عقلی، این گونه احکام شرعی، ارشاد به حکم عقل است و نیز حکم امضایی است نه تاسیسی. چنان که این سخن امام علی علیه السلام که فرمود:

خداوند از بیان برخی از احکام خودداری ورزیده است، ولی نه از روی فراموشی، بلکه از روی تفضل و رحمت. (21) اشاره به همین دارد که خداوند بیان بسیاری از چیزها را به عقل سپرده و حکم عقل را نیز در این مسایل امضا کرده است. البته مراد از احکام عقلی هم، احکام متقن و براهین محکم عقلی بر آمده از عقل ناب و نیالوده به پلیدی ها و هواهای نفسانی است نه احکام ظنی حاصل از استحسان و قیاس و مانند آن که در مکتب اهل بیت علیهم السلام فاقد ارزش و اعتبار است.

از این رو، به دلیل این که به کارگیری استحسان و قیاس برای به دست آوردن احکام عقلی و در نتیجه، اکتفا و اعتماد به احکام عقلی ظنی، بسیار محتمل است و نیز به کارگیری عقل در مسایل خلاف شرع و در جهت تامین مطامع نفسانی و اهداف شیطانی بسیار اتفاق افتاده و می افتد، لذا باید به صحت و اتقان حکم عقل اطمینان حاصل کرد. راه آن هم سازگاری با نصوص معتبر نقلی (از کتاب و سنت) می باشد، هم چنان که راه اطمینان از احکام جزئی فقهی، عرضه آن به عقل ناب و اصول متقن عقلی توسط مجتهد است. چه این که عقل اگر در پرتو هدایت های دین و همراه با سلامت نفسانی صاحبان خرد حکم نکند، به طور معمول در خدمت اهداف نفسانی و شیطننت و سیاست بازی قرار می گیرد و بلکه خود مظهر شیطننت ها و فریب کاری ها و سیاست بازی های دنیایی (نظیر شیطننت و فریب کاری معاویه و عمرو عاص) می شود. چنان که وقتی از امام صادق علیه السلام در باره عقل معاویه بن ابی سفیان پرسیده شد، فرمود:

تلك النکراء تلک الشیطنه و هی شبیهة بالعقل و لیست بالعقل. (22)

آن تجاهل و نیرنگ و شیطننت بود و شبیه و مانند عقل است نه خود عقل. (23)

دوم، روشن شد که سخن از مدیریت عقلی و عقلانی و مدیریت فقهی و دینی و تفکیک حوزه عمل این دو (به این صورت که امور دنیوی و سیاسی و نیز برنامه ریزی زندگی مربوط به مدیریت عقلی است نه مدیریت فقهی، آن هم به دلیل ناکارآمدی دین)، سخن گزاف و باطلی است؛ (24) زیرا اولاً کسی نگفته که دین همه جزئیات مسایل مربوط به زندگی را بیان کرده تا شما آن را نفی کنید، ثانیاً مدیریت عقلی شاید در برابر مدیریت فقهی (فقه برآمده از کتاب و سنت) باشد اما با توضیحاتی که ارایه شد، هرگز در برابر مدیریت عام دینی نیست، چون در باره امور جزئی روزمره زندگی، یا نصوص دینی نیامده و یا بسیار کم و ناچیز آمده و بیان شرعی راه کارهای زندگی هر زمان به فقهای هر عصر واگذار شده تا از طریق اجتهاد مصطلح و مورد قبول پیشوایان دینی (که در سخنانشان بازگو شده است) و با استفاده از ادله اجتهادی (کتاب، سنت، اجماع و عقل)، به استنباط و اجتهاد پرداخته و احکام و برنامه های لازم زندگی در چارچوب دین را استخراج و فراراه مؤمنان و دین داران قرار دهند؛ یا این که بر عهده کارشناسان و متخصصان مربوط به هر بخش از علوم و مسایل مورد نیاز زندگی نهاده شده، تا آنان با رعایت ضوابط شرعی و سازگار با متون دینی، مسایل و نیازمندی های زندگی بشر را تهیه و ارایه کنند.

از آن چه گفته شد، روشن گشت که عقل و دین و به تعبیر دقیق تر عقل و نقل با هم ارتباط وثیق داشته و دو بخش از شجره طویه «دین» را تشکیل می دهند. عقل در کنار دین و یار و مددکار آن در عرصه های مختلف حیات انسانی بوده و دین نیز مکمل عقل است. از این جا نتیجه می گیریم این تفکر که میان عقل و دین رقابت و جدایی و نیز تعارض مشاهده می کند، نوعی تفکر غربی و سکولاریستی است.

توضیح آن که آن گاه که رابطه میان این دو (عقل و دین) از زاویه دید و نگرش غربیان یعنی با بینش سکولاریستی و اومانیستی ملاحظه و ارزیابی می شود، چنین نتیجه می دهد که عقل و دین، قلمرو جدایی داشته و سر ناسازگاری و ناهمسوایی با هم دارند و دین، منحصر در عرصه هایی می شود که عقل در آن جا حکم ندارد؛ زیرا سخن از «عقلانیت مدرن است که فضای عقلانیت پیشین را تنگ کرده است.»

این عقل سکولاریزه شده «عقلانیت مدرن» است که مبنای تفکر سکولاریستی قرار گرفته و شالوده فکری «انسان مدرن سکولار اندیش» (نه انسان سنتی پیشین!) را تشکیل می دهد. (25)

این اندیشه و عقل است که انتظارات و مطالبات پیشینی انسان مدرن را اصل می داند و چنین حکم می کند که: «فهم متون دینی، خود در گرو تعیین و تحدید انتظارات ما از دین است و نه بر عکس،... شنیدن سخن دین کافی نیست، بلکه آن سخن باید فهم شود، و فهم ما از دین متکی است به نوع انتظاراتی که از دین داریم و چنان نیست که از خود دین بفهمیم که باید از او چه بخواهیم...» (26)

بنابراین، طرح نظریاتی چون «انتظار بشر از دین»، «دیدگاه اقلی و اکثری»، «راز و رازدایی» و غیر آن به انگیزه محدود سازی قلمرو دین و اختصاص دادن آن به عالم رازآلود آسمانی و غیبی و صحنه زندگی این دنیایی را در بست در قلمرو عقل دانستن، همه و همه بر اساس حکم «عقلانیت مدرن» و «اندیشه سکولاریستی» است. برای روشن شدن بیش تر حقیقت امر و صدق ادعای ما، بهتر است در این جا نیز گوشه های دیگری از سخنان نویسنده نظریه «انتظارات بشر از دین» را بیاوریم، سپس به بررسی دقیق و داوری واقع بینانه تری بپردازیم، تا روشن شود که هرگز عقل و دین (البته دین و ادیانی که خواستگاه وحیانی دارند و به ویژه اسلام که اساسا دین عقل و فطرت است) با هم تعارض و تنافی ندارند، بلکه هر دو همانند دو چشمه جوشانی می باشند که از یک منبع سرچشمه گرفته و در تکاپوی یک حقیقت اند. چون در جهان آفرینش جز یک حقیقت وجود ندارد و آن؛ ذات پاک «خداوند» است و بس:

«و الله يقول الحق و هو يهدي السبيل» (27) «فماذا بعد الحق الا الضلال» (28)

اینک گزیده هایی کوتاه از سخنان نویسنده مذکور ارایه می شود:

سکولاریسم، فرزند فلسفه عقلانی متافیزیکی است... فیلسوفان متافیزیسین با طرد مفهوم «استحقاق» و با مطرح کردن مفهوم «ذات و طبیعت» بدان غایت رسیدند و همین فلسفه بود که به آدمی جرات داد تا جهان را بدون حضور خداوند تحلیل و توجیه عقلانی کند و نهایتا زمام امر را به دست علم تجربی بی خدا بسپارد تا دموکراسی و تکنوکراسی را پدید آورد... عقل مدرن، عقل تجربی است و دیگر از بدی و خوبی فاعل و پلیدی و پاکی فعل سخن نمی گوید و فقط سخن از سود و زیان افعال است و چنین بود که تفکر سکولار، یعنی تبیین مستقل امور اخلاقی و طبیعی، بدون توسل به حضور خداوند، متولد و مستقر شد... قصه سکولاریسم، قصه عقل غیر دینی است که اگر چه ضد دینی نیست، دینی هم نیست» (29)

توضیح آن که عقلانیت مدرن، فرزند دوران عقل گرایی و یا «عصر روشنگری» است که پس از رنسانس در غرب رخ نمود (30)؛ و در واقع خیزش تند غرب علیه تمام نمادهای مذهبی می باشد. پس از رنسانس در غرب عقل

جزیی از سوی دانشمندان تجربی مانند هابز، جان لاک، اگوست کنت، دیوید هیوم و غیر آن اصالت یافته و به عنوان مکتب «اصالت خرد» نمودار گشت. عقل جزیی غربی (عقل مدرن) هدفش صرفاً تصرف در دنیا و استیلا جویی بر طبیعت و انسانیت بوده و عقلانیت و روح سرمایه داری جدید قرار گرفته است. عقل مدرن، سیطره آشکار نفس اماره بر انسان مدرن و سکولار اندیش است که فرامین و خواسته های آن را بر فرامین خدا ترجیح داده و انسان را مالک الرقاب هستی و محور آن قرار داده است. عقل مدرن، محصول نسبت حجاب آلود و دوری است که انسان مدرن از حقیقت پیدا کرده است.

کوتاه سخن این که عقل مدرن یا عقل انگاری (راسیونالیسم)، بشر انگاری (اومانیسم) و جداانگاری دین از دنیا (سکولاریسم) و نیز کنار زدن عقل از جایگاه اصلی اش (که باید به عنوان «پیامبر درونی» هدایت همه جانبه انسان را همراه با پیامبران بیرونی و دین بر عهده گیرد) همنشین حس و تخیل شده و با جهان بینی تجربی و حسی به انکار خدا و واقعیت های فراحسی پرداخت و انسان را میزان و معیار همه چیز معرفی کرد، آن هم انسانی که در حد «حیوان سیاسی» تنزل نموده و سر در آخور طبیعت نهایی و آرمان نهایی اش رسیدن به لذایذ مادی و تامین انتظارات و خواسته های نفسانی می باشد و بس. (31)

در باره بینش یاد شده با ویژگی هایی که بیان شد (بشر انگاری، جداانگاری عقل از دین و دین از دنیا و نیز معرفت و شناخت را محدود و منحصر به تجربه و حس دانستن)، باید گفت گرچه این بینش و تفکر در خاستگاه اولیه اش (غرب مسیحی) و در محدوده زمانی خاص و نیز در نقطه اوج خود، توانست به عنوان تفکر برتر و متریقی تر مطرح شود و طرفداران پرو پا قرصی هم پیدا کند، ولی پس از اندک زمانی که پیامدهای ناگوار و آثار سوء و غیر قابل قبول آن مانند معنویت زدایی، ایجاد بحران اخلاقی، انحطاط فکری - عقیدتی و فساد اجتماعی، پدیدار گشت، در خود غرب از رونق افتاده و با مخالفان و مخالفت های جدی مواجه گشت.

گواه بر آن، اقبال عمومی و جدی به معنویت و خدا در غرب است که به طور فزاینده در حال رشد و گسترش می باشد، و عموم اندیشمندان واقع بین و در راس آنان دانشمندان علوم اجتماعی و روان شناسی، تنها راه نجات غرب از این بن بست های فکری و سرخوردگی نسل جوان از زندگی ماشینی و نیز رهایی از منجلاب فساد را، بازگشت دو باره به دین و مذهب و اخلاق اعلام می دارند.

اما تعجب این جاست که برخی روشنفکران داخلی و عقل گرایان افراطی، در این دوران بازگشت بشر غربی و شرقی به دین و خدا و نیز عصر احیای تفکر دینی به ویژه احیای اسلام ناب محمدی صلی الله علیه و آله در جهان اسلام و ایران، بر طبل «عقلانیت مدرن» می کوبند و دین و عقل سکولاریزه شده را تبلیغ کرده و سعی در رواج و رسمیت بخشی تفکر منسوخ و بی روح «سکولاریسم»، «اومانیسم»، «لیبرالیسم» و مانند آن را دارند. تفکری که بزرگ ترین و جدی ترین حامی و منادی آن، نه طیف دانش آموختگان و روشنفکران راستین غربی و شرقی، بلکه دولت های استکباری و استعمارگر می باشند، که آنان نیز نه در پی رهایی انسان از تنگناهای زندگی و تامین سعادت مندی و رستگاری حقیقی اویند، بلکه در پی محو و اضمحلال تفکر دینی متریقی و اسلام ستم سوز و استکبار ستیز هستند تا به اهداف استعماری و منافع استکباری خویش دست یابند.

تفاوت عقل دینی و عقل مدرن

برای شناخت بیش تر عقل دینی و درک بهتر تفاوت های آن با عقل مدرن، مقدمه کوتاهی ارایه می شود، تا چگونگی حضور عقل دینی در زندگی مادی و معنوی انسان و معاضدت با عقل وحیانی یا «شریعت وحیانی» در

حل معضلات فردی و اجتماعی و هم این که اساسا عقل دینی به چه معناست بیش تر و بهتر روشن گردد . عقل انسانی در پرتو ارشادها، هدایت ها و تعالیم الهی به آن چنان رشد، بالندگی و شکوفایی رسید که در رتبه و اعتبار شریعت و حیانی قرار گرفته، و نه تنها همانند عقلانیت مدرن غربی همنشین حس و تجربه نیست، بلکه روح تعالیم اسلامی را تشکیل داده و رسالت پیامبری - پیامبر درونی - پیدا کرد و تحت عنوان «عقل دینی» یا «شریعت عقلانی» در تکاپوست تا همراه با «شریعت و حیانی» به آرمان متعالی انسان های مؤمن و موحد، یعنی رسیدن به «حیات معقول» و یا «حیات طیبیه قرآنی» (32)، تحقق خارجی بخشد .

بر این اساس، عقل دینی در یک تقسیم به دو بخش عمده و مهم (عقل معاد و عقل معاش) تقسیم می شود . مراد از عقل معاد عمدتا اندیشه های عقلانی مربوط به امور ماورایی و متافیزیکی و (امور دینی - معنوی) است . این عقل همان است که در روایت مذکور از امام صادق علیه السلام چنین توصیف شده که «با آن خدا پرستش شود و بهشت به دست آید» .

در منابع روایی ما مراد از عقل معاش (33)، اندیشه های عقلانی مربوط به زندگی این دنیا و چاره اندیشی در باره معضلات و مشکلات زندگی و تدابیر امور جاری حیات مادی هماهنگ با قوانین شرعی و سازگار با آن است، تا حیات آرمانی (حیات معقول) و حیات طیبیه قرآنی تحقق عینی یابد .

به دلیل نقش حساس و تعیین کننده عقل در زندگی دنیوی و در تدبیر امور (آن) است که امام علی علیه السلام فرمود:

لا عقل کالتدبیر . (34)

هیچ عقلی و اندیشه ای (از حیث رتبه و ارزش) مانند (اندیشه و) چاره جویی در امور زندگی نیست . علت این است که زندگی بدون برخورداری از اندیشه و محاسبه عقلی و نیز بدون داشتن تدبیر و برنامه درست عقلانی، باعث افتادن در مسیر جهل و بن بست های پیچیده زندگی می شود که سر انجامی جز سرگشتگی، گمراهی و درماندگی در زندگی نداشته و هرگز انسان ره به جایی نخواهد برد . در نتیجه، خرابی معاش و دنیا، خرابی آخرت و معاد را نیز به دنبال خواهد داشت؛ چه این که طبق فرموده پیامبر صلی الله علیه و آله چه بسا که فقر و ناداری موجب کفر و بی ایمانی می شود .» (35)

این عقل (عقل معاش) را در حوزه اجتماع، سیاست و حکومت، «عقل مصلحت اندیش» نیز می گویند؛ چه این که اگر اساس تشریع احکام اسلامی را «مصلحت» - اعم از مصالح کلی و ثابت و مصالح مقطعی و غیر ثابت - (36) تشکیل می دهد، تشخیص مصالح از مفساد فردی و اجتماعی و ارایه راهکارهای همراه با مصلحت به دور از مفسده که عامل اساسی موفقیت و کارآیی یک حکومت متمدن و مردم سالار می باشد، از وظایف خرد سالم و خردمندان صدیق و متعهد است .

بنابراین، گرچه «عقل معاش» در اصطلاح دینی با «عقل مدرن» در اصطلاح غربی در جزیی نگری، چاره جویی و تدبیر امور زندگی و نیز در محاسبه گری و سود و زیان اندیش بودن، مشترک بوده و هر دو در تکاپوی عقلانی کردن زندگی هستند، اما در دو جهت عمده با هم تفاوت و اختلاف دارند:

یکی آن که عقل مدرن غربی با ویژگی هایی که بیان شد برکنار از دین و خدا و بلکه بالاتر، بر اساس عقل انگاری محض و تجربه گرایی افراطی، عقل، میزان و معیار مستقل تشخیص حق و باطل و درستی از نادرستی شناخته می شود و با ترکیب «تجربه گرایی افراطی»، امثال دیوید هیوم و «وجدان اخلاقی» یا «تجربه اخلاقی» امثال کانت، چنین نتیجه می گیرند که عقل و به تعبیر دقیق تر «عقل عملی» (37) یا «وجدان اخلاقی» سرچشمه

همه حقایق دینی و اخلاقی و حتی عامل خداآوری می شود . (38)

اما در دیدگاه اسلامی، عقل نه مستقل از دین و خدا و برکنار از آن بلکه خود معبر و دالانی برای رسیدن به حقیقت اصیل زندگی است؛ یعنی توسط عقل و براهین عقلی، حقایق دینی (خدا، ضرورت دین، ضرورت بایسته های اخلاقی و وحیانی و غیرآن) به اثبات می رسد . جان کلام این است که عقل دینی با هر رویکردی ملاحظه شود حیثیت «کاشفیت» دارد و کاشف از حقایق ماورایی است نه میزان و مبنای پدید آورنده و آفریننده همه ارزش ها و حقایق و بدل و جانشین خدا و دین او؛ زیرا چنان که امام سجاد علیه السلام فرمود:

ان دین الله لا یصاب بالعقول الناقصة والآراء الباطلة و المقائیس الفاسدة . (39)

هرگز دین خدا با عقول ناقص (بشری) و آرا و افکار باطل و مقایسه ها (قیاس کردن و حکم راندن بدون اتکا به براهین قطعی) به دست نمی آید .

دوم این که، عقل دینی در بعد «عقل معاش» بودن و نیز مصلحت اندیشی و مفسده گریزی اش در عرصه زندگی مادی، هدفش، عقلانی کردن زندگی و رساندن انسان به «حیات معقول» است تا در پرتو آن به تعالی روحی و کمالات معنوی برسد و رازهای آفرینش خویش را تحقق عینی بخشد، در غیر این صورت زندگی بدون «حیات معقول» کاریکاتوری از حیات طبیعی مسخ شده است . (40)

چنان که امام علی علیه السلام در حدیث زیر در باره نقش این عقل می فرماید:

للفوس خواطر للهوی و العقول تزجر و تنهی . (41)

نفس اماره بشر بر اساس هوا و تمایلات ناروا خاطراتی در خود می پرورد، ولی عقول (مصلحت اندیش) مانع اجرای آن خاطرات می شود و آدمی را از اعمال تمنیات خود باز می دارد .

اما در عقل مدرن غربی، زندگی هدف آرمانی و نهایت آمال و آرزوهاست و همه ارزش های اخلاقی (نودونه درصد) (42) در خدمت زندگی دنیوی اند و در نتیجه این نگرش و اندیشه دنیا محوری، وسیله ها هم مشروع می شود و رسیدن به زندگی برتر و رفاه بیش تر از هر راهی که دست یافتنی و ممکن باشد، مشروع و مجاز شمرده می شود، هر چند که خلاف موازین شرع و اخلاق حسنه بوده و توأم با شیطنت باشد!

اما اسلام چنین شیوه ای را هرگز تجویز نمی کند، و می خواهد نشان دهد که می توان زندگی را عقلانی کرد و حیات آدمی را عمق و معنا بخشید بدون این که نیازی به شیطنت ورزی و حيله و تزویر باشد؛ چون هدف هر چه باشد، هر وسیله ای را مشروع نمی کند .

از آن چه گفته شد، روشن می شود که مراد از عقلانیت دینی و دینی شدن امور عقلانی زندگی، این است که راه کارهای عقلانی زندگی که به دست کارشناسان و مدیران علمی و عقلی سپرده شده باید از چارچوب شرع و موازین عدل و اخلاق حسنه تجاوز نکند و هر وسیله نامشروع و خلاف موازین دینی و الهی مشروع و مجاز شمرده نشود . با این رویکرد است که «مدیریت علمی و عقلی» هم دینی و اسلامی می شود، بدون این که نیاز باشد سرپرستی همه امور را به دست «فقها» و «مدیریت فقهی» مصطلح حوزه ها بسپاریم و همه راه کارها و راه حل های زندگی فردی و اجتماعی را در متون فقهی و دینی جست وجو کنیم! آن طور که برخی این پندار غلط را القا می کنند و به دین داران و علما نسبت می دهند . (43)

- 1) جملات مزبور، گزیده هایی از دیدگاه های دکتر عبدالکریم سروش در کتب و مقالات اوست . برای تحقیق بیش تر ر . ک: مدارا و مدیریت، ص 253؛ مجله کیان، شماره های 41 و 43، به ترتیب مقالات: «دین اقلی و اکثری» و «راز و رازدایی» و غیر آن .
- 2) ر . ک: تفسیر المیزان، ج 4، ص 127-129، چاپ بیروت .
- 3) برای تحقیق بیش تر در زمینه «عقل و نقل» ر . ک: ولایت فقیه، آیه الله جوادی آملی، ص 239-240، مرکز نشر اسراء، چاپ سال 1378 با ویرایش جدید .
- 4) اصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، حدیث 2 .
- 5) بحارالانوار، ج 1، ص 116، نشر مؤسسه الوفاء، بیروت .
- 6) نهج البلاغه، دکتر صبحی صالح، خطبه 1، ص 43، چاپ افست ایران، 1395 ه ق .
- 7) ر . ک: بحارالانوار، ج 1، صص 96-97: عوالم العلوم و المعارف و الاحوال (العقل - العلم)، شیخ عبدالله بحرانی، ج 2، صص 40-41، نشر بنیاد فرهنگی امام مهدی علیه السلام، قم .
- 8) اصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، قسمتی از حدیث مفصل شماره 14 .
- 9) امام علی علیه السلام فرمود: «العقل رسول الحق» ، غررالحکم و دررالکلم، الآمدی، به شرح جمال الدین محمد خوانساری، ج 1، (از 6 جلدی)، ص 7، انتشارات دانشگاه تهران، بهمن 1366، باز فرمود:
- «العقل شرع من داخل و الشرع عقل من خارج» : عقل برای بشر دین داخلی است، چنان که دین برای او عقل خارجی است . مجمع البحرین، شیخ فخرالدین الطریحی، ج 2 (از دو جلدی)، ماده (ع ق ل)، ص 224، دفتر نشر فرهنگ اسلامی: تفسیر القرآن الکریم، ملاصدرا، ج 5، ص 425 .
- 10) اصول کافی، ج 1، ص 16، قسمتی از حدیث مفصل شماره 12 .
- 11) نهج البلاغه، کلمات قصار شماره 38 .
- 12) اصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، حدیث 30 .
- 13) ر . ک: تفسیر نورالثقلین، شیخ عبدالعلی بن جمعه، ج 5، ص 537، چاپ افست علمیه، قم .
- 14) نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمات قصار شماره 390 .
- 15) تحف العقول، حسن بن علی شعبه حرانی، ص 44، نشر مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت .
- یادآور می شویم که مضمون این حدیث از برخی معصومان دیگر نیز نقل شده است .
- 16) اصول کافی، ج 1، کتاب العقل و الجهل، قسمتی از حدیث مفصل شماره 34 .
- 17) ر . ک: کشف المراد، تصحیح و تعلیق حسن حسن زاده آملی، ص 303، نشر جامعه مدرسین، قم .
- 18) ر . ک: حسن و قبح عقلی، سلسله درس های استاد جعفر سبحانی، نگارش علی ربانی گلپایگانی، بویژه صص 116-122، نشر مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران 1368 .
- 19) همان .
- 20) در تهیه این قسمت از این کتب نیز استفاده شده: شریعت در آینه معرفت، عبدالله جوادی آملی، صص 199-208: در آمدی بر علم کلام، علی ربانی گلپایگانی، صص 165-171، انتشارات دارالفکر، قم، چاپ سال 1378 .
- 21) نهج البلاغه، صبحی صالح، کلمات قصار شماره 105 .
- 22) بحارالانوار، ج 1، ص 116، چاپ بیروت .

- (23) برگرفته از شریعت در آینه معرفت، ص 204-208، مرکز نشر فرهنگی رجا؛ درآمدی بر علم کلام، صص 169-170.
- (24) این سخن از ادعاهای مکرر دکتر عبدالکریم سروش است و اصرار دارد که مدیریت جامعه، مدیریت عقلانی باید باشد نه فقهی و میان مدیریت عقلی و فقهی پیوسته خط قرمز کشیده و این دو را مربوط و منحصر به دو حوزه دنیا و دین می داند! ر. ک: مدارا و مدیریت، ص 253؛ کیان، شماره های 41 و 43، مقالات «دین اقلی و اکثری» و «راز و راز زدایی» نیز کیان شماره 32، مقاله «تحلیل مفهوم حکومت دینی»، ص 12؛ قصه ارباب معرفت، صص 54-55، نشر مؤسسه فرهنگی صراط.
- (25) ر. ک: کیان، شماره 26، مقاله «معنا و مبنای سکولاریسم»، عبدالکریم سروش.
- (26) کیان شماره 23، مقاله «آن که به نام بازگان بود نه به صفت» عبدالکریم سروش، بویژه ص 16.
- (27) خداوند حق را می گوید و او به راه راست هدایت می کند. احزاب (33)، آیه 4.
- (28) آن است خداوند، پروردگار حق شما، با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! یونس (10)، آیه 32.
- (29) کیان، شماره 26، مقاله «معنا و مبنای سکولاریسم»، سروش، ص 11.
- (30) قرن هیجدهم میلادی، را «عصر عقل» یا «عصر روشنگری» می نامند، عصری که انسان مدرن با آرمان عقلانیت جلوه گر شده و شریعت عقلانی را نه در کنار شریعت وحیانی، بلکه علیه آن به کار گرفته و جایگزین آن ساخته است. ر. ک: علم و دین، ایان باربور، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، صص 71-98، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم 1374، نیز برای تحقیق بیش تر ر. ک: فلسفه روشنگری، لوسین گلدمن، ترجمه منصوره (شیوا) کاویانی، سیر فلسفه در اروپا، آلبرت آوی، ترجمه دکتر علی اصغر حلبی، فصول 8 و 9، بویژه صص 192-200 و 242-258 و 293-314، انتشارات زوار.
- (31) ر. ک: علم و دین، ص 69-98؛ نقدی بر مبانی معرفت شناسی و اومانیزستی، مریم صانع پور، ص 17-32، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، برای تحقیق بیش تر ر. ک: فلسفه روشنگری لوسین گلدمن، ترجمه منصوره کاویانی: پاکسازی سکولاریسم. دکتر محمد رفیع الدین، ترجمه سید غلامرضا سعیدی.
- (32) ر. ک: نحل (16): آیه 97؛ ابراهیم (14): آیه 27.
- (33) ر. ک: بحارالانوار، ج 1، ص 100؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج 1، ص 26.
- (34) همان مدرک، ص 95.
- (35) کاد الفقر ان یکون کفرا». بحارالانوار، ج 27، ص 237.
- (36) ر. ک: ولایت فقیه، عبدالله جوادی آملی، ص 87-97؛ حکومت و مصلحت، سیدمحمد ناصر تقوی، بویژه ص 61-73، انتشارات امیرکبیر، تهران.
- (37) عقل تا زمانی که به مسایل نظری و فکری می پردازد و در حوزه فکر و استدلال و براهین عقلی سیر می کند، عقل نظری نامیده می شود، اما آن گاه که به امور عینی و بایدها و نبایدهای عملی و اخلاقی می پردازد، عقل عملی نام دارد.
- (38) امانوئل کانت (1724-1804م) فیلسوف و متفکر بزرگ آلمانی که متأثر از فلاسفه تجربه گرایی چون دیوید هیوم (1711-1774 م) می باشد و این نظریه هیوم را که می گوید، «هیچ معرفتی جدا از تجربه وجود ندارد»، درست پذیرفته است و بر این عقیده است که: «تجربه اخلاقی و عقل عملی، مبدا پیدایش عقاید دینی می باشد،

و اندیشه وجود حقیقی خدا را موجه می سازد! ر . ک: علم و دین ایان باربور، ترجمه خرمشاهی، صص 91-97 .
(39) بحارالانوار، ج 2، ص 303 .

(40) حیات معقول نوعی از زندگی است که در آن همه استعدادهای وجود آدمی تا آن جا که مقدور است در بر طرف ساختن نیازهای مادی و معنوی او به فعلیت می رسد . این همان زندگی است که در کلام خداوندی به «حیات طیبه» ، «حیات مستند به بینه» ، و «حیات حقیقی» نام گذاری شده است . ر . ک: فلسفه دین، علامه محمدتقی جعفری، تدوین عبدالله نصری، صص 347-349 .

(41) بحارالانوار، ج 74، ص 285، بخشی از خطبه مفصل و معروف به «خطبة الوسيله» .

(42) آقای عبدالکریم سروش در مقاله «دین اقلی و اکثری» که در شماره 41 مجله کیان به چاپ رسیده است، مدعی شده که نودونه درصد از اخلاقیات و ارزش های اخلاقی (نظیر راست گویی و دروغ گویی) ارزش های خادمند و یک درصد آن ارزش های مخدوم . مرادش از ارزش های خادم این است که ارزش های اصیل و پایدار نیستند بلکه نسبی و ناپدیدار بوده و به تعبیر خودش: «برای زندگی کردن و در خدمت زندگی اند . . . چون این ارزش ها کاملاً به نحوه زندگی (دنیوی) ارتباط دارند و در حقیقت آدابند نه فضایل . . . وقتی می گویند ارزش ها عوض شده است، مقصود ارزش های خادم است نه مخدوم . در بحث توسعه و مدرنیته، تحول ارزش ها در واقع به تحول ارزش های خادم بر می گردد . . . پس هر تحولی که در زندگی رخ دهد لاجرم در قلمرو اخلاقیات یعنی (ارزش های خادم زندگی) هم تحول پدید می آورد .» مراد آقای سروش از ارزش های مخدوم، ارزش هایی است که زندگی برای آن هاست . مانند توحید و خداپرستی . اما این تقسیم بندی ایشان نه با مبانی دینی - اسلامی ما سازگار است، چون اگر نگوییم همه ارزش های اخلاقی اصیل و پایدار و زوال ناپذیرند، اکثریت قریب به اتفاق آن ها پایدار و اصیل بوده و آن قدر اهمیت دارند که زندگی دنیوی خادم و تابع آن بوده و باید بر اساس آن ها پایه ریزی شود؛ و نه با اظهارات خودش در جای دیگر سازگار و منطبق است؛ زیرا آقای سروش در مقاله «آن که به نام بازرگان بود نه به صفت» که در کیان شماره 23 به چاپ رسید، عکس این نظر (که اخلاقیات ارزش های خادم زندگی و برای زندگی دنیوی و نیز آداب زندگی اند نه فضایل اصیل اخلاقی) را ابراز داشته و در صفحه 17 مقاله مزبور پس از تقسیم مسایل دینی به سه بخش: فقه، اخلاق و اعتقادات، در باره اخلاقیات می نویسد: «دوم: بخش اخلاق دین، که بخش بسیار مهم تر آن است . صددرصد اخروی است . یعنی راست گویی، عفت، مجاهدت با نفس، پارسایی، زهد، شکر نعمت، توبه، صبر، ذکر موت، معاد و . . . همه از نظر شرع در اصل برای کمال نفس اند و نفسی که صالح و پالوده باشد، در آخرت به نعیم و رضوان الهی خواهد رسید . بلی آدمیان صالح، دنیای آرام تر و زندگی آسوده تری هم خواهند داشت .»

(43) ر . ک: قصه ارباب معرفت، عبدالکریم سروش، صص 54-55 ؛ کیان شماره 32، مقاله «تحلیل مفهوم حکومت دینی» . عبدالکریم سروش، ص 12 .